

خودباختگی ما در برابر فنون و صنایع غربی است (که شاید منشأ آن به قرن دهم هجری و هزیمت سواران شاه اسمعیل صفوی از برابر توپهای عثمانی در نبرد چالدران برسد) و نیز ناشی از این تصور که «فن و صنعت» لزوماً مرادف «تمدن و فرهنگ» است. البته براستاد بهمینار که چه بسا لدانسته افکار رایج زمانه خود را بازگو می کند ایرادی نیست، زیرا مرتبه خدمات او به زبان و ادبیات ما، خاصه در تکوین نثر ساده امروز فارسی در بهترین نمونه هایش، بالاتر از آن است که این نکته های جزئی خللی بر آن وارد کند. غرض فقط اشاره به یکی از زیانبارترین پیشداوریهای حاکم بر اندیشه ملت های شرقی بود که متأسفانه هنوز، حتی در اذهان بسیاری از روشنفکران، به قوت خود باقی است.

جهت سابقه آثار ادبی و علمی و عده جمعیت اهل زبان و گستردگی آنها در سطح کره زمین و تعداد اقوامی که به آن تکلم می کنند ظاهراً غنی ترین زبان جهان است، برطبق بزرگترین لغتنامه ای که تاکنون برای آن تهیه شده است (آکسفورد اینگلیش دیکشنری) در حدود ۵۱۰۰۰۰ کلمه دارد. اما زبان فارسی نیز، چنانکه در لغتنامه دهخدا آشکار است و از فرهنگ معین (به عنوان پیش درآمد فرهنگ تفصیلی بعدی) برمی آید، در مقام چندان فروتری قرار ندارد، و این درحالی است که هنوز استقصای کامل در این زبان صورت نگرفته و مسلم است که در پژوهشهای آینده مقدار واقعی لغات فارسی به چند برابر آنچه تاکنون به دست آمده افزایش خواهد یافت. بیان این قبیل احکام غیر مستند ناشی از

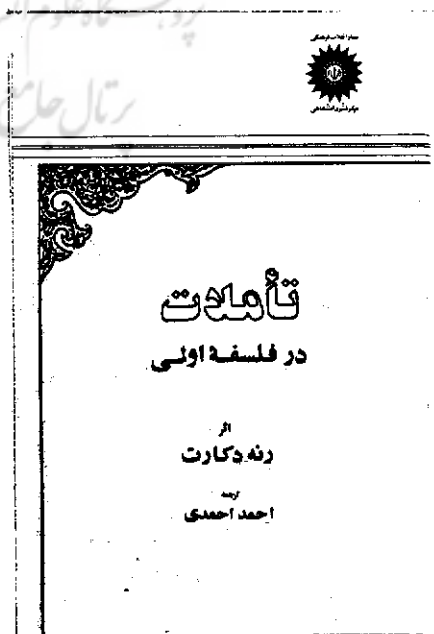
یک کتاب اساسی

در فلسفه جدید

دکتر علی اصغر حلبی

تأملات در فلسفه اولی. نوشته رنه دکارت. ترجمه دکتر احمد احمدی. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۸ صفحه. ۱۷۰ ریال.

آشنایان به فلسفه می دانند که رنه دکارت فرانسوی (۱۶۵۰-۱۵۹۶) را از بزرگ ترین متفکران عالم و از پایه گذاران فلسفه جدید در اروپا می شمارند. و او به راستی از کسانی است که «همه وجود خود را وقف تحقیق حقیقت کرده اند.» ولی آنچه وی درصدد تحقیق آن بوده کشف مجموعه یی از حقایق معلوم نبود بلکه می خواست یک نظام فلسفی که برپایه قضایا و مباحث راستین باشد، بنیاد کند، و آن قضایا و مباحث چنان باشند که شک و ابهام را در آنها راه نباشد. شک نیست که همه آن مباحث و قضایای راستین را می بایست در فلسفه بجوید که تا سده شانزدهم، و هم در زمان خود او، «مادر علوم عقلی» نامیده می شد. اما دکارت از فلسفه روزگار خود دل خوشی نداشت. خود او می گوید «از فلسفه چیزی نمی گویم جز اینکه می دیدم با آنکه طی چندین قرن نفوس



ممتازی بدان سرگرم بوده اند هیچ قضیه‌ی بی از آن نیست که موضوع مباحثه و مجادله، و بنابراین مشکوک نباشد... و نیز می‌گوید «فلسفه ما را تعلیم می‌دهد که به وسیله یکی از مظاهر حقیقت، درباره همه امور و اشیاء سخن بگوییم و ما را ملزم می‌سازد که آن را تحسین کنیم؛ بی آنکه [به ما] چیزی یاد بدهد.» و از اینجا است که می‌بینیم با وجود اینکه برای چندین قرن، بهترین مغزها به فلسفه مشغول بوده‌اند «ساده‌ترین موضوعی در آن نمی‌توان یافت که مورد نزاع و نتیجه مشکوک نباشد.»

در حقیقت، دکارت اگرچه مردی ریاضی بوده ولی همواره معتقد بوده است که «تمدن هر کشوری، به اندازه عظمت و برتری فلسفه آن کشور است، و یک ملت به هیچ چیز آن اندازه نیاز ندارد که به داشتن یک فلسفه خوب و درست.» تأکید مکرر او بر روی فلسفه بنابراین اصل بوده است که دانشهای دیگر نیز اصول خود را از فلسفه می‌گیرند، و زمانی که فلسفه و اصول آن سست بنیاد باشد قیاس توان کرد که حال علوم دیگر چگونه خواهد بود «دانشهای دیگر چون اصول آنها از فلسفه گرفته شده است قیاس می‌کردم که بر بنیادی به این سستی ممکن نیست بنایی استوار گذاشته شده باشد.»

حال که معلوم شد که اصول فلسفی گذشتگان متناقض و سست بنیاد است، خود دکارت درباره آن چه می‌گوید و آن را بر چه پایه‌ی می‌نهد؟ وی می‌گوید «فلسفه، به معنی پژوهش خردمندی یا تحقیق عقل است، و با عقل مانده تنها تدبیر امور را می‌فهمیم، بلکه معرفت کاملی می‌یابیم از همه چیزهایی که انسان می‌تواند در ارتباط با زندگانی و حفظ صحت و سلامت، و اختراع همه فنون با آنها مواجه باشد.»

ممکن است بپرسند که: خوب، همه عقل دارند، و همه کسانی که دکارت بر آنها خرده گرفته، نیز عقل داشته‌اند، و حتی به قول خود او از «نفوس ممتازه» بوده‌اند، پس چرا به جایی نرسیدند و شاهد مقصود را در آغوش نکشیدند؟ دکارت در جواب می‌گوید: البته مردم عقل دارند و «میان مردم هیچ چیز بهتر از عقل تقسیم نشده است... و من هرگز گمان نبرده‌ام که ذهنم از هیچ جهت درست‌تر از اذهان دیگران باشد، بلکه غالباً آرزومند شده‌ام که کاش مانند بعضی کسان فکرم تند یا خیالم واضح و روشن و حافظه‌ام وسیع و حاضر می‌بود، و جز این صفات چیزی نمی‌دانم که برای کمال ذهن بکار باشد.» پس علت چیست؟ علت آن است که مردم عقل خدا داده را درست به کار نبرده‌اند. آن‌گاه با احتیاط و آهسته‌رایی می‌گوید: «در اینجا مرادم آن نیست که روشی نشان

دهم که همه کس عقل خود را از آن راه درست بکار برند بلکه تنها مقصودم اینست که بنمایم من عقل خویش را از چه راه برده‌ام، زیرا کسانی که می‌خواهند به دیگران دستور بدهند باید خود از آنها دلگاتر باشند، و اگر در اندک چیزی به خطا روند، سزاوار سرزنش خواهند بود.» در واقع «من در این نوشته احوال خود را مانند تصویری نمایش می‌دهم که همه کس بتوانند درباره آن حکم کنند؛ مانند آن صورتگر پژوهنده که پشت پرده نقاشی خود پنهان شده بود و به گفت و گوی مردمی که نقادی می‌کردند گوش می‌داد و برای رفع نقائص و کمبودهای خود از آنها سود می‌گرفت.

پس هدف دکارت نشان دادن راه به کار بردن عقل بود، البته ادعا می‌کرد که این کار را برای خود و عقل خود می‌کند، ولی در عمل معلوم بود که او نیز مانند فلاسفه قدیم صدور حکم می‌کند و راه و رسم خود را از همه راه و رسمهای گذشتگان معقول‌تر و واقعی‌تر می‌پندارد. این راه و رسم، همین طور که می‌دانید شک کردن بود، و داستان آن دراز است و خواندنی است و در رساله گفتار در روش و همین رساله تأملات در فلسفه اولی به تفصیل شرح آن را می‌دهد، و چون از مقصود ما دور است، از ذکر و شرح آن تن می‌زنیم.

در این بحث مختصر تنها به ذکر چند نکته می‌پردازیم. نخست اینکه: میان رساله گفتار در روش و رساله تأملات نزدیکی و قرابت خاصی هست. و دکارت خود در مقدمه تأملات اشاره به این مطلب کرده می‌گوید «... من برای حل هرگونه مشکلی در علوم، روشی در پیش گرفته‌ام: روشی که در حقیقت تازه هم نیست زیرا کهن‌تر از حقیقت چیزی وجود ندارد... اکنون همه نیروی خود را به کار بسته‌ام تا جمله آنچه را که به یاری این روش به دست آورده‌ام، در این رساله بگنجانم.»

من این مقدمات را برای آن دراز کشیدم تا هم اندک آشنایی با روش دکارت بدست آید و هم ارتباط میان دو رساله روشن گردد. دوم اینکه: هدف دکارت از نگارش این رساله، اثبات ذات باری و بیان فرق میان نفس و بدن و یا جان و تن بوده است، بویژه در برابر ملحدان و ناباوران. و از این جهت، دکارت پیش از انتشار

ملحدان در انکار وجود خداوند می‌گویند، همواره بر دوام مبتنی است: زیرا یا در خدا عواطف انسانی فرض می‌کنند و یا برای اذهان ما آن‌چنان قوت و حکمتی قائلند که به عجب آمده می‌خواهیم تعیین کنیم و بفهمیم که خداوند چه کاری می‌تواند بکند و چه باید بکند^{۱۱}. اما همین نسبت‌هایی را که به ملحدان و ناباوران از عجب و قوت و حکمت نسبت می‌دهد، در واقع نسبت به عقل خود و براهین خود نیز نسبت می‌دهد ولی فراموش می‌کند. به هر صورت، همین موارد و نمونه‌های دیگر بود که محققان و دانشمندان را بر آن داشت تا دکارت را آماج انتقاد قرار دهند، و رساله گفتار و بویژه تأملات را تخطئه کنند. مثلاً ولتر^{۱۲} (۱۷۷۸-۱۶۹۶) به خاطر همین جنبه‌های عقلی صرف اندیشه‌های دکارت، او را بویژه به سبب تأملات در فلسفه اولی طنز کرده جان لاک^{۱۳} (۱۷۰۴-۱۶۲۴) و نیوتن^{۱۴} (۱۷۲۷-۱۶۲۴) را بر او ترجیح بدهد. لاک را در فلسفه، و نیوتن را در فیزیک و نجوم از او کامیاب تر و واقع بین تر می‌شمارد. یک جا می‌نویسد «دکارت ما زاده شد تا خطاهای قدام را کشف کند، ولی از آن خود را جانشین آنها سازد.»^{۱۵} و باز در مقایسه دکارت و نیوتن می‌گوید «در انگلستان عقیده عمومی مردم چنین است که یکی از آن دو را خیال‌پرور و دومی را خردمند بدانند»^{۱۶} یعنی دکارت را خیال‌پرور (Dreamer) و نیوتن را خردمند (Sage) می‌شمارند.

آنا تول فرانس نیز روش «شک دستوری»^{۱۷} دکارت را به استهزاء گرفته یک جا درباره «مسیوآبه کوانیار» می‌نویسد «او که همه را به چشم حقارت می‌نگریست از حقیر شمردن خود نیز دریغ نمی‌ورزید، و از این اشتباه گرانهای بیکن و دکارت که به هیچ کس عقیده نداشتند ولی به خود معتقد بودند، بی بهره بود»^{۱۸}.

در روزگار ما نیز ژان پل سارتر^{۱۹} با این که اساس فلسفه خود را بر پایه «فکر می‌کنم، پس هستم» دکارت نهاده و ذهنیت را «نقطه آغاز»^{۲۰} شمرده و در آغاز «مکتب اصالت موجود و مذهب انسانیت»^{۲۱} خاطر نشان می‌کند که «سراغاز فلسفه، باید ذهنیت فرد باشد»^{۲۲}، ولی در اوایل کتاب معروف وجود و عدم می‌گوید «هستی انسان، یعنی آگاهی او از خود، از این رو، اندیشه یا آگاهی، خود، عین وجود است، و آن را دلیل وجود نمی‌توان گرفت. و برهان دکارت در این مورد نوعی مصادره بر مطلوب است و باطل است.»^{۲۳}

اما گروهی دیگر از متفکران بزرگ روش دکارتی بویژه براهین او را در کتاب تأملات در فلسفه اولی پسندیده اند و شخصیت او را بسیار ستوده اند. مالبرانش^{۲۴} (۱۷۱۵-۱۶۳۸) متفکر فرانسوی

کتاب - و شاید برای جلوگیری از هر گونه اتهام محافل کلامی و دینی - رساله خود را پیش استادان دانشکده الهیات سربن فرستاد، و با خضوع و افگندگی خاصی از آنها تمنا کرد که «کتاب او را از نظر بگذرانند و جرح و تعدیل لازم را به عمل آورند و تأیید خود را ارائه دهند تا مقبولیت عامه یابد و زبان ملحدان بسته شود»^{۲۵} و برای اینکه دانسته شود که دکارت با چه مهارتی زبان ملحدان را بسته، باید خوانندگان گرامی هفت رساله را بخوانند و نیروی ایمان و اتصال او را به مبدأ متعال دریابند، و ما نمی‌توانیم حتی به نحو اختصار همه آن معانی را در اینجا یاد کنیم، چه اولاً «دریا را در کوزه نمی‌توان ریخت»؛ ثانیاً مترجم کتاب خلاصه تأملات شش‌گانه دکارت را در آغاز کتاب از مقدمه ترجمه عربی آورده است.

نکته دیگری که مورد توجه ما در اینجا است این است که دکارت اگرچه اقرار می‌کند این «روش بکار بردن عقل را» تنها پیشنهاد همت خود کرده و کاری به این ندارد که دیگران آن را بکار ببرند یا نه، و نیز می‌گوید «روشی که در پیش گرفته، در حقیقت تازه هم نیست» ولی در همین رساله و هم در رساله گفتار نکاتی را بیان می‌دارد که به تعبیر برخی از نویسندگان فرانسه دلیل بر «غرور فلسفی» او تواند بود. در همین رساله تأملات در فلسفه اولی درباره دلایلی که جهت اثبات ذات واجب ارائه می‌کند، می‌گوید «قوت این دلایل به حدی است که گمان نمی‌کنم ذهن بشر راهی برای کشف [حقیقت] بهتر از این‌ها داشته باشد»^{۲۶} باز می‌گوید «هر قدر هم که براهین خویش را قطعی و بدیهی بدانم نمی‌توانم مطمئن باشم که تمام مردم دنیا قدرت فهم آنها را داشته باشند... تنها عده بسیار معدودی آنها را درک می‌کنند. براهینی که من در این جا به کار می‌برم، هرچند آنها را در قطعیت و بداهت همپایه براهین هندسی و حتی بالاتر از آنها می‌دانم، با این همه بیم آن دارم که بسیاری از مردم آنها را درست نفهمند، زیرا این براهین تا حدی مفصل و به یکدیگر مرتبط است و مخصوصاً که ذهنی لازم دارد که یکسره از پیشداوری آزاد باشد و بتواند خود را از تعلق به حواس به سهولت وارهاوند.»^{۲۷} باز می‌گوید «به طور کلی می‌گویم تمام آنچه

اما به هر صورت، ترجمه حاضر، این جای خالی را پر می کند و مساعی آقای دکتر احمد احمدی مشکور است.

در اینجا چند مطلب جزئی را که در هنگام مطالعه ترجمه به آن برخوردیم ذکر می کنم تا انشاءالله در چاپهای بعدی ملحوظ گردد:

۱. اینکه در صفحه اول مقدمه آمده «پدرش قاضی نیمه اشرافی و مستشار پارلمان بریتانیا بود...» درست نیست چه در اصل برتانی (Brittany) آمده و آن یکی از ایالات قدیم و دوک نشین بوده در شمال غربی فرانسه (ر.ک. به: دائرة المعارف بریتانیکا ج ۴، ص ۲۴۱، چاپ ۱۹۶۸ م.) و آن بکلی غیر از بریتانیاست که نام دیگر انگلستان است و مسکن «بریتون»ها بوده و هست. و «پارلمان» نیز در اینجا به معنی مُصطلح و متعارف امروزی آن نیست و بهتر است مثلاً «مجمع قضائی» یا «دیوان عالی دادگستری» گذاشته شود، چه در آن زمان نه در فرانسه و نه در انگلستان پارلمان به معنی امروزی وجود نداشته است. خود دکارت در رساله گفتار نیز از برتانی سفلی (Lower Brittany) نام می برد (بخش دوم ترجمه انگلیسی ساتکلیف ص ۲۷) و می گوید لهجه آن ناحیه زبان محاوره او و پدرانش بوده است.

۲. در ص ۱۸، سطر ۱۴ تعبیر «روشی پرورنده ام» فارسی سره نیست و معنی مُحصَلی ندارد و بهتر است «روشی در پیش گرفته ام» یا «روشی اتخاذ کرده ام» گذاشته شود.

۳. ص ۲۴، پاراگراف سوم روشن نمی نماید.

۴. ص ۳۶، سطر اول غلط چاپی است. و «نداشته» صواب است.

۵. ص ۳۷، سطر ۱۹، «پدیدار» بجای «نمودار» صواب تر می نماید.

۶. ص ۴۲، سطر ۱۳ ظاهراً «... شیطان برای صید شخص خوش باوری چون من...» مفهوم تر و درست تر است.

۷. ص ۴۸، سطر ۳، «به سؤالهای بی نهایت دشوارتر» بهتر می نماید؛ و از يك «سؤال واحد» حشو زاید دارد و «يك سؤال» و «یا سؤال واحد» بهتر است؛ «در اعضای غلیظ» ظاهراً نارساست، و معمولاً در کتب فلسفه در برابر لطیف، «کنیف» می آورند و چون امروزه کنیف به معنی «آلوده» بکار می رود، بهتر است در پاورقی توضیح داده شود که مقصود از کنیف معنی اصطلاحی و فنی آن است نه معنی محاوره ای آن. موارد دیگری نیز قابل ذکر است، ولی مترجم محترم با امعان نظر، خود پی به آنها می برند و نیازی به تذکر نیست.

می نویسد «آنچه دکارت از حقایق در سی سال کشف کرد، از حقایق مکشوف بدست همه فیلسوفان بیشتر بود.»^{۲۱} اسپینوزا برای جلوگیری از مناقشات، عبارت معروف دکارت را در رساله گفتار و تأملات بدین صورت تعبیر کرد که «من در آگاه بودن، وجود دارم.»^{۲۲} و برتراند راسل در تاریخ فلسفه مغرب می گوید که: علوم وقتی آغاز به پیشرفت کرد که بیکن و دکارت در روش تحقیق گذشتگان بویژه ارسطو تردید کردند، و آن را از حوزه کارهای خود بیرون گذاشتند. و سرانجام ادمنود هوسرل^{۲۳} در تاریخ روشهای فلسفی اهمیت دکارت را از جنبه های گوناگون علمی و فلسفی مورد بحث قرار داده است. به نظر او «تصنیف دکارت بنام تأملات در فلسفه اولی نقطه عطفی در تاریخ روش های فلسفی ایجاد کرده است.»^{۲۴}

آخرین نکته مهم در باب رساله تأملات این است که همانطور که قبلاً یاد شد دکارت این دورساله را باهم مربوط می دانسته، چه در آغاز تأملات صریحاً بیان می کند که می خواهد قواعدی را که در رساله گفتار در روش پیشنهاد همت خود ساخته در تأملات خویش بکار ببرد. و در ترجمه دقیقی که اخیراً پروفیسور ساتکلیف (F. E. Sutcliffe) استاد ادبیات کلاسیک در دانشگاه منچستر از این دو کتاب کرده، این دو رساله را باهم چاپ کرده و شرح مبسوط و مدلی در ارتباط آندو به یکدیگر نوشته است. از این رو، مایه تعجب است که چرا در ایران رساله گفتار در روش حدود چهل و پنج سال پیش توسط محمد علی فروغی ترجمه شده و حتی خود او و دیگران نیز، از ترجمه ای قدیم تر در دوره قاجار خبر داده اند، ولی رساله تأملات ترجمه نشده است. در حالی که اگر تعریف حکیمان متاله اسلامی و بسیاری از فیلسوفان مشائی را به دیده تحقیق بنگریم خواهیم دید که می گویند «حکمت، برترین علم است نسبت به برترین معلوم»^{۲۵} و روشن است که هیچ معلومی برتر از ذات باری تعالی نیست و این تعریف در حقیقت در مورد رساله تأملات صادق است که یکسره تحقیق الوهیت و اثبات ذات و صفات حضرت واجب الوجود است نه در مورد رساله گفتار در روش؛ اگرچه اهمیت این اخیر نیز در جای خویش قابل انکار نیست.

انتقاد از يك كتاب و يك مقاله

طیبه شیرازی

گسترش تاریخ ایران در نظام رده بندی کتابخانه کنگره (DSR) که توسط آقای کامران فانی تنظیم و تدوین و به کوشش مرکز خدمات کتابداری در سال ۱۳۵۹ منتشر شده است، در شماره دوم (بهمن و اسفند ۱۳۶۰) نشر دانش به وسیله خانم نوش آفرین انصاری نقد و بررسی شد!

درباره مطالب متن کتاب و نقد خانم انصاری نکته‌هایی به نظر اینجانب رسیده است که در ذیل به شرح آنها می‌پردازم. در ابتدا، انتشار رده DSR این تصور را در نگارنده بوجود آورد که گامی اساسی در زمینه دانش کتابداری ایران برداشته شده است، ولی بعد از کار کردن با این رده بندی متوجه اشتباهاتی فاحش و اساسی در آن شدم.

در اینجا هدف من کلاً محکوم کردن رده DSR نیست، زیرا به قول معروف «کاجی به از هیچی است». مطلب مورد نظر این است که به بعضی از اشتباهات عمده موجود که توسط نویسنده نقد خانم نوش آفرین انصاری - نادیده گرفته شده است، اشاره شود.

اشتباهات را می‌توان از سه جهت مورد بررسی قرار داد: (۱) علوم کتابداری، (۲) تاریخی، و (۳) املائی. با این حال، در این نقد مختصر تأکید بر روی اشتباهات علوم کتابداری است و به مسائل تاریخی و املائی به طور اجمالی پرداخته خواهد شد.

علوم کتابداری، در حالیکه این بخش به بحث گذاشته می‌شود، لازم است رده DSR را از سه جهت یعنی مقدمه، متن و فهرست مورد توجه قرار داد.

نویسنده نقد (خانم انصاری) می‌گوید: «... با توجه به مقدمه روشن و دستورالعمل‌های پراکنده در متن، استفاده از این رده بندی به سهولت امکان‌پذیر است». برای اینکه نشان داده شود که «مقدمه روشن» آنچنان هم روشن نیست به ارائه نمونه‌هایی مبادرت می‌ورزیم:

اولاً، صفحه ۱۲ مقدمه رده DSR عبارت زیر را به کار می‌برد: «در کنار سالهای هجری قمری، مطابق میلادی آنها نیز ذکر شده است». ولی از صفحه ۷۳ متن اصلی رده بندی (آغاز سلسله پهلوی) به بعد تاریخ شمسی پدیدار می‌شود. شاید برای استفاده

۱. گفتار در روش بکار بردن عقل. ص ۴. چاپ مجلس، تهران، ۱۳۱۸. ترجمه محمدعلی فروغی.

۲. ایضاً، ص ۱۵.

۳. ایضاً، ص ۷۱.

4. Copleston, F., *A History of Philosophy*, Vol. 4, P. 78, New York, 1963.

۵. رساله گفتار در روش، ترجمه فروغی، ص ۱۶.

6. Descartes, *Discourse on Method*, Trans, with an introduction, by F. E. Sutcliffe, P. 18 London, 1968.

۷. برخی از صاحب نظران گفته اند که در این نکته‌یی که دکارت بیان داشته، طنزی لطیف پنهان است، و مقصود او همان بوده است که شیخ سعدی در گلستان فرموده است «همه کس را عقل خود به کمال نماید و فرزند خود به جمال ...؛ و اینکه: گر از سیط زمین عقل منعم گردد به خود گمان نبرد هیچکس که نادانم».

۸. گفتار در روش، ص ۲۱.

9. Keeling, S. V., *Descartes*, P. 41, London, 1934.

۱۰. تأملات در فلسفه اولی، ص ۱۸، همین ترجمه حاضر (با اندک تصرف).

۱۱. ایضاً، صص ۱۷-۱۶.

۱۲. ایضاً، ص ۱۹.

۱۳. ایضاً، ص ۲۰.

۱۴. ایضاً، ص ۲۶.

15. Francois Marie Arouet (Voltaire).

16. John Locke.

17. Sir Isaac Newton.

18. Voltaire, *Philosophical Letters*, Letter 13, English Trans, by Leonard Tancock, P. 63, London, 1980.

19. Ibid, Letter 14, P. 70.

20. Doute Methodique.

۲۱. عقاید زروم کوانیار، ص ۷، ترجمه فارسی؛ و نیز تائیس، ص ۱۷۰، ترجمه دکتر قاسم غنی، تهران، ۱۳۲۰ هـ. ش.

22. Jean - Paul Sartre (1905 - 1980).

23. subjecti vity.

24. *L'Existentialisme est un Humanisme* (1946).

25. Ibid, P. 6 (English translation) London, 1949.

26. J. P. Sartre, *Being and Nothingness*, English Trans., pp. 22-23 London, 1958.

27. Nicolas Malebranche.

28. *Encyclopaedia Britannica*, Vol. 14, P. 694, London, 1968 "Descartes, had discovered in thirty years more truths than all other philosophers together."

29. "I, in being conscious am existent."

30. Edmund Husserl (1869-1938).

31. Versfeld, M., *An Essay on the Metaphysics of Descartes*, pp. 63-4. London, 1949.

۳۲. ر. ک. به: مقدمه کتاب الاسفار الاربعه، که می‌نویسد «الحکمة هی افضل علم بأفضل معلوم...»